



درنگی بر چاپ‌های فرهنگ البسه مسلمانان و مفاد آن

علی محمد مؤذنی* | امید شاهد^۲

۱. نویسنده مسئول، استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: moazzeni@ut.ac.ir
۲. کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: omidshahed@ut.ac.ir

کتاب مستطاب فرهنگ البسه مسلمانان تألیف «ر.پ.آ. دُزی» است. نام دقیق این مستشرق هلندی «راینهارت (/ رینحرت) پیتز آن دُزی» است. پژوهشگری مسیحی و علاقمند به تاریخ و خصوصیات مسلمانان که با کمال شگفتی در عنفوان جوانی (حوالی ۲۵ سالگی) اثری شاخص و قابل احترام از خود بر جای گذاشته. کتاب مزبور که سال‌ها پیش به همت پژوهنده نام‌آشنا، «حسینعلی هروی» ترجمه شده، از آثار ارزشمند بررسی و واکاوی انواع لباس‌ها و پوشش‌های مسلمانان در سده‌های مختلف به شمار می‌رود. این کتاب نخستین بار در بهمن‌ماه ۱۳۴۵ توسط انتشارات دانشگاه تهران در قطع وزیری و در ۴۳۶ صفحه [۲۰+ صفحه آغازین] به چاپ رسید.

۱۴ سال بعد (۱۳۵۹) همین کتاب توسط «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» عیناً با همان فرمت و قطع (و ظاهراً با همان فیلم و زینک چاپ نخست دانشگاه تهران) انتشار یافت. در این چاپ، رنگ تصویر روی جلد، و شکل عنوان تغییر کرده، بعلاوه دو صفحه بعنوان «سخن‌ناشر» اضافه گردیده که در آن به مواردی از غلط‌های متنی و محتوایی ترجمه پرداخته شده.

بعد از تغییر نام ناشر از «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» به «شرکت انتشارات علمی و فرهنگی» کتاب مزبور در سال ۱۳۸۳ با حروفچینی جدید و ویرایش‌های محدود در برخی موارد از جمله سخن‌ناشر و فهرست مندرجات به چاپ رسید و آخرین این چاپ هم (چهارم - ۱۳۸۹) با شمارگان ۲۰۰۰ نسخه در ۲۸۳ صفحه [۲+ بیست و دو صفحه آغازین] عرضه گردیده.

البته چاپ نخست دانشگاه تهران نیز برای دومین بار در سال ۱۳۹۱ (مطابق همان فیلم و زینک اولیه) با طرح جلد ساده (دورنگ زرد و سفید، و با حذف عکس لباس روی جلد) منتشر گردیده که این بازچاپ صورت اولیه (با توجه به چاپ نسبتاً منقح‌تر پیشین توسط علمی و فرهنگی) جای سؤال دارد.

۱. پیشینه پژوهش

از کتاب فرهنگ البسه مسلمانان در مقالات و کتاب‌های مختلف یاد شده و در مواضع متعدد این اثر توسط محققان حوزه‌های گوناگون مورد استفاده قرار گرفته، لکن کار تحقیقی متمرکز و ویژه با تمرکز صرف روی مطالب و مندرجات، نقد علمی محتوایی، و بررسی چند و چون و کیفیت چاپ‌های مختلف این کتاب، بعلاوه برجسته‌سازی اهمیت و کاربرد این اثر ارزشمند، همچنین تصحیح و تنقیح مجدد (جز آنچه در این مقال بدان اشارت می‌رود) در دامنه کنکاش‌ها و جست‌وجوهای این قلم یافت نشد.

۲. بحث

۲-۱. درباره نام کتاب

نام اصلی کتابی که حسینعلی هروی آن را فرهنگ البسه مسلمانان نامیده، به فرانسه چنین است:

Dictionnaire Détaillé des Noms des Vêtements Chez les Arabes

ترجمه این نام به فارسی «فرهنگ تفصیلی (/ فرهنگنامه / دایرةالمعارف) اسامی البسه نزد اعراب» می‌شود. به نظر می‌رسد مترجم فارسی دقت لازم در ترجمه را مبذول نداشته، چرا که مثلاً «فرهنگ» (بدون پسوند و اضافه) عموماً ناظر بر اثری است که در آن لغات، توسط کلمات و عبارات دیگر معنی و تشریح می‌شوند، در حالی که موضوع این کتاب معرفی و شناسایی پوشاک است (و نه بیان معادل اسامی آن‌ها)، و این مفهوم همچنانکه در زبان اصلی «فرهنگ تفصیلی» ذکر شده، معنایی نزدیک به Encyclopedia دارد. اگرچه در یادداشت مترجم، «شرح البسه...» قید شده (دزی، ۱۳۴۵: و) ولی عنوان روی جلد و شناسنامه کتاب «فرهنگ البسه...» است. از طرفی «اعراب» نیز با تسامح به «مسلمانان» تغییر یافته و بدینوسیله مختصات پوشاک عرب‌ها به کل جوامع مسلمان تسری داده شده که طبعاً خالی از اشکال نیست، هرچند که بر این نامگذاری، البته دلایل و شواهدی نیز ارائه گردیده.

۲-۲. نگاهی به مندرجات آخرین چاپ فرهنگ البسه مسلمانان

الف. شمار اسامی و مداخل

مطابق فهرست چاپ متأخر (چهارم-علمی و فرهنگی)، به ۲۸۱ مورد پوشش و لباس در این کتاب پرداخته شده که با احتساب اسامی مشابه در برخی از مداخل، شمار عناوین به کمی بیش از این رقم می‌رسد. اسامی در چاپ‌های اول و دوم به ترتیب حروف الفبا آمده. در چاپ علمی و فرهنگی هم به

همین ترتیب است لکن حرف «ه» (و مطالب مربوط به آن) سهواً پیش از «و» در فهرست و متن درج شده.

ب. بسامد حروفِ آغازینِ نام‌ها

در تسمیه پوشاک با حروفِ آغازین به ترتیبِ نزولی چنین بسامدی دیده می‌شود:

حرفِ شفوی «ب» (بیشترین فراوانی) با ۲۵ مورد، «ش» ۲۴، «س» ۱۹، «ج» ۱۸، «ن» ۱۶، «ق» و «ک» هر کدام ۱۵، «ع» ۱۴، «ح» و «د» نیز هر کدام ۱۳ مورد بکار رفته‌اند. سایر حروف نیز در رده‌های پایین‌تر قرار دارد و از آن میان با «ض» و «ذ» هر کدام تنها یک مورد پوشش («مُضامَه» و «ذیل») نام‌گذاری شده. البته در این تقسیم‌بندی، همخانواده‌های هر نام نیز ذیلِ حرفِ نخستینِ همان نام دسته‌بندی شده. به عنوان مثال «تَخْفِیَه» در بخشِ مربوط به حرفِ «خ» و ذیلِ «خُفَّ»، «مِدْرَع» (همخانوادهِ دِرْع) در قسمتِ «د»، «مَشُوش» در ردیفِ «شاش» و ... جای گرفته.

طبیعی است با توجه به اصالتِ عربیِ تسمیه، با حروفِ آغازینِ «پ»، «ج»، «ژ»، «گ» نامی ثبت نشده باشد. جز اینها البسه‌ای نیز با ابتدایِ «ظ» نمی‌بینیم. گرچه با «ض» و «ذ» نیز کمترین میزان (تنها ۱ مورد) ثبت شده، نامیده شدن ۹ مورد با حرفِ «ز»، احتمال ادغامِ حروفِ هم‌مخرج و شبیه به هم را تقویت می‌کند.

ج. تعدادِ حروفِ اسامی

اکثر اسامی البسه سه یا چهار حرفی‌اند، چرا که منطقیاً تلفظِ آسان و صرفه‌جویانه، اقتضایِ دستگاهِ زبانی بوده. کمترین تعدادِ بکار رفته در نام‌ها دو حرف و در اسامیِ «فَس» (شبکلاه زیر عمامه)، «بت»، «خف»، «شد»، «کف» و «مز» است که طبعاً حرفِ آخرِ برخی مشدد تلفظ می‌شده. نام‌های با بیشترین حروف نیز هفت حرفی‌اند؛ مثل «تَحْتَانِیَه»، «وَسْطَانِیَه» و «فَوْقَانِیَه» که البته بیشتر بیانگر موقعیت و محل کاربردشان بوده. اسامی شش حرفی هم اغلب در کنارِ خود، ریشه‌های سه حرفیِ کاربردی داشته‌اند (نظیر «طَلَسَان» و «طَلَس»...) و

دقت در بسامدِ حروفِ آغازین و تعدادِ حروفِ تشکیل‌دهندهِ اسامیِ البسه، به نوبه خود می‌تواند از منظرِ زبان‌شناسی و آوانگاری نیز حائز اهمیت باشد؛ مثل همین دریافتِ ساده که پیشینان ما پوشش‌های خود را بیشتر از همه با حروفِ شاد، خوشایند و دل‌پسندی نظیر «ش» می‌نامیده‌اند و تسمیه پوشاک با حروفِ خشن چه بسا گاهی بر نوع و جنس آن دلالت داشته.

در بحث کیفیت و چگونگی تسمیه می‌توان دامنه تحقیق را از این‌ها هم فراتر برد و مثلاً دسته‌بندی‌های مختلفی همچون زنانه و مردانه، خردسال و میانسال و بزرگسال، راحتی و مجلسی، رسمی و غیررسمی و نظایر اینها را انجام داد و با تفکیک‌های مختلف از نظر گاه‌های گوناگون به نتایج خاص و دقیق‌تری رسید؛ با ذکر این نکته که برای تحقیقات وسیع‌تر طبعاً باید از محدوده بررسی صرف این کتاب، گام فراتر نهاد و منابع ارزشمند دیگر را هم در این باره از نظر گذراند.

۲-۳. اغلاط مطبعی و چاپی

با نگاهی به چاپ‌های مختلف کتاب مزبور مشاهده می‌شود که شوربختانه هیچ کدام از چاپ‌ها منقح و پیراسته و خالی از اشکال نیست.

در چاپ نخستین (دانشگاه تهران-۱۳۴۵) غلط‌های چاپی فراوانی رخ داده. بخشی از این اغلاط، تحت عنوان «غلطنامه» در سه صفحه‌ی انتهایی کتاب به همراه اشکال درست‌شان آمده. با این حال رصد غلط‌های زیاد دیگری مغفول مانده. به عنوان مثال در صفحه «ط» فهرست کلمات، «سُبْحَةُ» به جای «سُبْحَةُ» و در صفحه ۱۹۰ متن، «سَبِيحَةُ» به جای «سَبِيحَةُ» درج شده،...

در چاپ بعدی (بنگاه ترجمه و نشر کتاب-۱۳۵۹) با اینکه متن کتاب عیناً مطابق فیلم و زینک چاپ اول بوده و امکان تغییر و اصلاح اغلاط میسر نبوده، با کمال تعجب، همین غلطنامه سه صفحه‌ای پایان کتاب هم حذف شده!

در چاپ علمی و فرهنگی (با حروفچینی جدید-۱۳۸۳) نیز با آنکه بخش عمده‌ای از اغلاط مطبعی چاپ‌های پیشین اصلاح شده و متن کتاب قدری ویرایش شده (مانند انتقال منابع مذکور از متن به پاورقی‌ها و...)، اما در کنار اینها، ارجاع ناموقفی رخ داده بدین ترتیب که در پایان فهرست در صفحه «بیست» ابتدای کتاب، بخش جدیدی با عنوان «اضافات و اصلاحات» به صفحه ۲۷۵ ماکول گردیده، در حالی که این صفحه اصلاً وجود خارجی ندارد و کتاب در صفحه ۲۷۳ پایان می‌پذیرد!

۲-۴. اشکالات فنی و محتوایی

در چاپ‌های دوم به بعد (بنگاه نشر و ترجمه کتاب / انتشارات علمی و فرهنگی)، ناشر، در دو-سه صفحه با عنوان «سخن ناشر» که تاریخ «محرم ۱۴۰۱ هجری قمری» را نیز در انتهایش نهاده، با نکته‌سنجی و بررسی مطالب کتاب، نکات سودمندی را در باب مواردی از کژکاری‌ها و ناصوابی‌ها در ترجمه کتاب مذکور یادآور شده و معادل‌های درست را هم پیشنهاد داده است. به عنوان نمونه سه

مورد از ده مورد خطای رخ داده، چنین است:

«در صفحه ۲۳، عبارت «یا امیر، ما لک ما تحدثنا ما هو ذلک؟» را چنین ترجمه کرده‌اند:

«ای امیر مالک، برای ما نمی‌گویی این داستان چگونه بوده است؟»

معلوم است که «مالک» نام امیر نیست و عبارت باید چنین ترجمه شود:

«ای امیر، چیست تو را که به ما نمی‌گویی آن داستان چگونه بوده است؟»...

در صفحه ۷۲، لفظ «مضمض» را در حدیث وضو رسول‌الله (ص) به معنای «غرغره کرد» آورده

که بهتر است «آب در دهن گرداند» ترجمه شود؛ زیرا غرغره به معنای «آب در گلو گرداندن» است و با

مضمضه فرق دارد...

در صفحه ۷۳، واژه‌ی «القمل» را به معنای «حشرات» آورده، در حالی که به معنای «شپش» است...

(دزی، ۱۳۸۹: پنج-شش)

۲-۵. مروری بر متن کتاب

همچنانکه اشاره شد، بیش از ۲۸۱ عنوان پوشش در کتاب مزبور ذکر شده، از این شمار، برخی اسامی

غریب و ناآشنا، بعضی مشهور و تعدادی هم به‌ظاهر شگفتی‌آورند که برای نمونه به مواردی اشاره

می‌شود:

«ازر / ازار»، «بابوج / بابوش» (معادل «پاپوش»)، «برد / بُردَه»، «برقع / بُرُقِع / بُرُقُوع»، «تَبان»

(تحریف یافته تبان)، «ثوب»، «جَبَه»، «جَلَباب / جَلَباب»، «جَنَه»، «جُوخَه» (مأخوذ از «چوقه» ترکی)،

«طاق»، «طیلسان»، «عمامه»، «کمر»، «منطق / منطقه»، «همیان»...

از اسامی کم‌ویش جالب، می‌توان به اینها اشاره کرد:

«شامی» (که در روزگار ما نام کبابی‌ست) پیراهنی زنانه بوده، «فَنجان» (که امروز نام ظرف

چای‌خوری و قهوه‌خوری‌ست) روزگاری نام البسه بوده، «ساج» طیلسانی بوده سبزرنگ یا سیاه، «شاش»

به نوعی عمامه راه‌راه گفته می‌شده، «لحاف» به روپوش بلند و گشاد زنانه شبیه چادر اطلاق می‌شده،

«مار» نوعی لباس کوچک راه‌راه را می‌گفته‌اند، «نعل» نیز گونه‌ای کفش صندل بوده که امروزه البته به

صورت «نعلین» کاربرد دارد.

در جامعیت این نامگذاری‌ها همین قدر بس که گاهی برای تنها یک پوشش، چندین اسم مختلف

بکار می‌رفته. به عنوان مثال از دید عرب‌های طرابلس آفریقا، انواع «برکان» سه درجه داشته: خشن‌تر از

همه را «عبا»، لطیف‌ترین آن را «جرید» و درجه متوسط را هم «خلی» می‌خوانده‌اند. برخی اسامی نیز به نظر، بحث و بررسی بیشتری را از نظر ریشه‌شناسی و سیرِ تطور و تحول می‌طلبد. مثلاً «فُرطَق» (نیمتنه کوتاه زنانه) مُعَرَّبِ «كُرْتَه» دانسته شده، که در عین حال با «قولثوق» ترکی امروز هم قابل مقایسه است. همچنین است بررسی دقیق «فنجان» (نوعی سرپوش و شبکلاه) که به لحاظ شکل ظاهری، تداعی گر فنجان وارونه امروزی است...

با دقت در تسمیه سه درجه از برکان («عبا»، «جرید» و «خلی») در گذشته، درمی‌یابیم که چه مایه عصر و نسل حاضر (احتمالاً از سِرِ تُنکِ حوصلگی و آستانه تحمل پایین!) به کوتاه‌گویی [کوتاه‌نویسی] دچار گشته. برای مثال امروز به اقسام مختلف خرماهای موجود در بازار صرفاً «خرما» اطلاق می‌شود در حالی که برشمردن انواع خرما و اسامی مختلف‌شان (حتی در یک منطقه محدودی چون خوزستان خودمان) چه بسا حجمی به اندازه یک کتاب را شامل بشود! در دیگر زبان‌ها نیز مثال‌های مشابه کم نیست. فی‌المثل اسامی انواع شتر در عربی (با دسته‌بندی‌های گوناگون مثل سن و سال، جنسیت، رنگ و نژاد و...) یا اسم‌های مختلف انواع گاو در زبان ترکی (از گوساله نوزاده تا گاو تنومند؛ و اقسام نر و ماده، بارکش و کارکن و پرواری و شیرده و...) بیانگر میزان عنایت و توجه عصر کهن در نام‌گذاری‌های دقیق و ظریف است و مصادیق بارز این دقت و ظرافت در تسمیه را می‌توان در اسامی پوشش‌ها و البسه گوناگون در عهد ماضی سراغ گرفت.

۲-۶. نمونه‌هایی دال بر جایگاه مهم کتاب و اهمیت پرداختن به آن

عنایت ویژه و توجه خاص به کتاب وزین فرهنگ البسه مسلمانان (بجز بهره‌مندی‌های فرهنگی، تاریخی و جامعه‌شناختی) از نظر ادبی به‌ویژه در باب لغت‌شناسی و تصحیح متون نیز می‌تواند سودمند واقع شود. از باب نمونه، دو مورد از موارد بسیار ذکر می‌شود که در هر دو، ناآشنایی مصححان محترم با اسامی انواع البسه و معانی مختلف آن‌ها سبب کجروی در راه تصحیح و ضبط لغات نامناسب و بعضاً بی‌معنی گردیده است.

مثال ۱. آشنایی با واژه «مُنیر» (ثبت شده در کتاب فرهنگ البسه مسلمانان) می‌تواند در تصحیح بیتی از فرخی سیستانی راهگشا باشد. در صفحه ۳۸۲ دیوان فرخی سیستانی به تصحیح دبیرسیاقی (چ ۱۳۳۵) بیت ۷۷۳۸ به گونه زیر ضبط شده:

تا چون که از متبر رازی (؟) برهنه گشت اندر شود درخت بدیای ششتری

در پانوشت صفحه نیز نسخه بدل‌ها بدین صورت قید شده:

«د: از مِبتَر؛ م: ارعَبتر؛ ن: از مِبر»

پیدا است که کاتبان و مصححان هر یک از ظن خود یار لغت شده‌اند و گمانی زده‌اند. محل بحث در بیت «از مِبتَر»، ترکیبی است هم‌وزن «از مُفَعَل / از مُفَعَل» که لاجرم به اقتضای وزن باید «از مِبتَر» (به فتح یا کسر بای مشدّد) باشد. در این میان، بدل‌های پیشنهادی «از مِبتَر» و «ارعَبتر» هیچ یک متضمن معنای مناسب نیست. «از مِبر» هم غیر از بی‌معنایی، فاقد وزن قابل گنجایش و از دایره خارج است. از قضا آنچه مصحح محترم، آن هم با تردید و بی‌اطمینانی و با درج علامت سؤال در بیت به صورت «از مِبتَر» (از مِبتَر) ضبط کرده نیز مناسبت چندانی با مضمون بیت ندارد!

«مِبتَر» را به دو صورت «مِبتَر» (صفت فاعلی و به معنی شکننده و هلاک کننده) و «مِبتَر» (صفت مفعولی و در معنای هلاک شده) می‌توان در نظر گرفت (لغت‌نامه، ص ۲۰۱۳۳). در هر دو شکل قابل تصور، «مِبتَر» نمی‌تواند در بیت مورد بحث، چندان راهگشا، مناسب و به‌دست‌دهنده معنای محصلی باشد. اما با توجه به سوابق مطالعاتی و غور و خوض در فرهنگ‌ها، می‌توان «مِبتَر» را مُصَحَف انگاشت، و به جای آن، لفظ هم‌شکل و هم‌وزنش «مِبتَر» را در نظر گرفت. در توضیح «مِبتَر» لغت‌نامه می‌گوید: «مِبتَر. جامه دو پوده. یقال ثوب مِبتَر؛ ای منسوج علی نیرین. (منتهی‌الارب) (از اقرب الموارد) (از ناظم‌الاطباء) (آندراج):

تا در کشد ابری که ز بلغار در آید کرباس مِبتَر به سر کوه دماوند

(دیوان امیر معزی: ۱۸۰)

[البته در منبع مذکور (دیوان)، در مصرع نخست «در آید» ضبط شده و وجه صواب هم همین می‌نماید که در لغتنامه، به خطا، «در آمد» ثبت شده.]
مِبتَر رازی: نوعی پارچه دو پوده از ری:

و اما فی الخریف فالمنیر رازی و ملحم المروزی. (غرر اخبار ملوک الفرس ص ۷۱۰) (لغتنامه، ص

(۲۱۷۱۷)

البته «مِبتَر» در کتاب فرهنگ البسه مسلمانان به صورت «مِبتَره» مدخل شده که با توجه به شرح ذیل آن، به نظر اشکال چاپی است و صورت صحیح باید «مِبتَره» باشد:

«در سفرنامه ابن بطوطه ... حکایت شده است که وقتی وی در دست کفار هند مجبوس شده بود، آزادی خود را به کمک یک هندوی جوان به دست آورد، و در اینجا می‌افزاید: "فاخذت الجبة التي

كانت علی و اعطیٰها ایاه و اعطانی منیره بالیه عنده و ارانی الطریق“. صفت منیر که منیره صیغه مؤنث آن است، از جمله به معنای درشت و خشن - در مورد پوست - نیز آمده است. پس به گمان من منیره به عنوان یک اسم به معنای نوعی روپوش خشن است؛ و علیهذا عبارت را چنین ترجمه میکنم: ”من جبه ای را که به تن داشتم به او دادم و، او به جای آن، روپوش خشن و نیمدار خود را به من داد و راهی را که باید بروم نشانم داد.“ (فرهنگ البسه مسلمانان، چاپ دانشگاه تهران، ص ۴۰۱)

با توضیحات فرهنگ‌های فارسی و دلالت روشن «فرهنگ البسه مسلمانان» معنای «منیر» و «منیره» (پوست درشت و خشن؛ نوعی پارچه و جامه دوپوده و روپوش خشن) و نیز «منیر رازی» معلوم می‌گردد. و با این معنی، ابهام بیت فرخی برطرف و معنای علامت سؤال مصحح فقید نیز حل می‌شود. لذا می‌توان بیت را بدین نحو تصحیح و تنقیح نمود:

تا چون گه از منیر رازی برهنه گشت اندر شود درخت به دببای ششتری

گفتی ست بیت مذکور در دیوان فرخی سیستانی، به تصحیح علی عبدالرسولی نیز بدین صورت ضبط شده:

تا چون که از متبر رازی برهنه گشت اندر شود درخت بدببای ششتری

(فرخی، ۱۳۱۱: ۳۸۴)

وی برخلاف دبیرسیاقی، بدون مطرح کردن سؤال خاصی، با درج تشدید، «متبر» را مسجّل دانسته که با توضیحات یادشده البته خطاست.

مثال ۲. در صفحات ۳۳۱ تا ۳۴۰ کتاب فرهنگ البسه مسلمانان (چ ۱۳۳۵)، به تفصیل درباره‌ی «قبا» (قبا) و کیفیت و انواع آن صحبت به میان آمده از جمله اینکه قبا را بیشتر از پارچه اطلس می‌دوختند... قبا را گاهی با پوست آستر می‌کردند و بسیاری مطالب دیگر. همین نکته «آستر کردن قبا با پوست» می‌تواند پیش‌زمینه‌ای از شکل‌گیری لغت «قباپوستین» در ذهن پدیدار سازد، حتی اگر پیشتر مابه‌ازایش در کاربرد رخ ننموده باشد یا بر فرض، معنای اصطلاحی متفاوتی هم برای آن در گذر زمان بوجود آمده باشد! ولیکن در عمل می‌بینیم که ناآگاهی و عدم اطلاع کافی از «قبا» و چند و چون آن موجب شده برخی مصححان و ویراستاران بوستان سعدی در مواجهه با لفظ مرکب «قباپوستین» به گمراهه روند و بین قبا و پوستین، به خطا فاصله بیندازند!

خداوندگار سخن، سعدی، دست کم در چهار موضع «قباپوستین» را بکار برده:

یک.

زرش داد و اسب و قباپوستین چه نیکو بود مهر در وقت کین

(سعدی، ۱۳۸۱: ب ۱۴۸۳)

دو.

دلش بر وی از رحمت آورد جوش که اینک قباپوستینم پیش!

(همان، ب ۳۴۰۵)

سه.

قباپوستینی گذشتش به گوش ز بدبختیش در نیامد به دوش

(همان، ب ۳۴۱۰)

چهار.

«سالارِ دزدان را براو رحمت آمد، و جامه باز فرمود و قباپوستینی برو مزید کرد، و درمی چند.»

(سعدی، ۱۳۸۳: ۹۰)

با این حال بسیاری از مصححان، ویراستاران و شارحان، صورت صحیح «قباپوستین» (به صورت لفظی خاص و مرکب) و معنای آن را در نیافته‌اند و این پریشانی دریافت‌شان را با پریشان کردن صورت صواب نوشتار این واژه مرکب بروز داده‌اند، بدین نحو که با فاصله‌انداختن بین «قبا» و «پوستین» جان کلام را گرفته‌اند! از باب نمونه می‌توان به کتاب زیر با شمارگان بالا و نوبت‌های چاپ مکرر اشاره کرد: «بوستان سعدی / تصحیح متن و شرح لغات از حسین استادولی / انتشارات قدیانی / چاپ اول بهار ۶۹ [شمارگان ۱۱۰۰۰ جلد] / چاپ پانزدهم ۱۳۷۹ [در ۵۵۰۰ نسخه] / ...»

این کتاب (به گواهی صفحه عنوانش در چاپ نوزدهم) منتخب وزارت آموزش و پرورش در زمینه کتاب‌های آموزشی هم قرار گرفته. با این حال مُصحح و شارح محترم، در هر سه موردی که «قباپوستین» در بوستان آمده، بین دو واژه «قبا» و «پوستین» فاصله انداخته و در باب دوم حتی آشکارا میان این دو واژه ویرگول هم قراردادده که مبدا [به خطا!] با هم و مرکب خوانده شوند! شوربختانه در «کلیات سعدی» منتشره توسط همین ناشر محترم (چاپ چهارم ۱۳۸۸) نیز همین ضابط خطا حفظ شده.

(در باب «قباپوستین» و به طور کلی «قبا»، جوینده گرامی را به مقاله ارزشمند جویا جهانبخش،

دانشمند گرانقدر، با عنوان «قبا»ی سعدی“ ارجاع می‌دهیم)

ناگفته نماند که فاصله گذاری خطا میان «قبا» و «پوستین» منحصر به چاپ یادشده نیست و جز ایشان، در «کلیات سعدی» های منتشره دیگری چون «مظاهر مصفا، ۱۳۸۵»، «کمال اجتماعی جندقی، ۱۳۸۵»، «بهاءالدین خرمشاهی، ۱۳۹۳»، «هرمس، ۱۴۰۰» و... نیز دیده می شود و امتیاز ایشان همچنان که گفته شد در تصریح جدایی اجزاء با ویرگول است.

بجز دریافت های ادبی و ریشه شناختی، از حیث تاریخی و جامعه پژوهی نیز کتاب مذکور منبع خوبی برای آگاهی از برخی آداب و رسوم رایج در اعصار گذشته و دور است. برای مثال اطلاعاتی از «بازار شمع فروشان» و رونق آن در یک زمان و علل افولش را در دوران بعدی، در صفحات ۲۴۴ تا ۲۴۸ کتاب (چاپ دانشگاه تهران) می توان کسب کرد. در پاورقی های کتاب نیز جا به جا، حسب مورد، توسط مترجم، توضیحات سودمندی در خصوص ریشه ها، مشتقات و همخانواده ها، و کاربردهای برخی کلمات و اسامی ارائه گردیده.

۳. نتیجه گیری

فرهنگ البسه مسلمانان کتاب ارزشمندی است که از قضا به کرات مورد ارجاع و استناد محققان و پژوهندگان مختلف قرار گرفته است. با توجه به اهمیت و جایگاه بالای پوشش و البسه نزد افراد، بالاخص اقشار مسلمان، ضرورت دارد پژوهشگران، مصححان و شارحان ارجمند در تصحیح و توضیح آثار در دست مطالعه شان این کتاب مستطاب را هم از نظر بگذرانند تا مبادا در فهم متون قدیم و درک معانی برخی لغات کهن، به ویژه در دسته پوشاک، دچار کژتابی مفهومی و بالمآل خطای گزینش واژگان گردند. با شواهد و مصادیق عرضه شده در این مقال، به نظر این قلم، پرداختن دوباره و البته جدی به فرهنگ البسه مسلمانان نه تنها کاری است پسندیده و شایسته، که از جهاتی نیز واجب و بایسته می نماید. فلذا جا دارد این اثر پربها، بار دیگر با دقت هرچه تمام تر ترجمه و بازبینی شود، نقص های محتوایی در برگردان آن که در چاپ نخستین رخ داده (و بخش های محدودی به همت ناشر محترم بنگاه ترجمه و نشر کتاب تذکر داده شده) برطرف شود و برای غنا و جذابیت بیشتر، حتی المقدور تصاویر مربوط به برخی البسه نیز بدان افزوده گردد.

منابع

دُزی، ر. پ. آ. (بهمن ماه ۱۳۴۵) فرهنگ البسه مسلمانان. ترجمه حسینعلی هروی. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران.

- دُزی، ر. پ. آ. (۱۳۹۱) فرهنگ البسه مسلمانان. ترجمه حسینعلی هروی. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- دُزی، ر. پ. آ. (۱۳۵۹). فرهنگ البسه مسلمانان. ترجمه حسینعلی هروی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دُزی، ر. پ. آ. (۱۳۸۹). فرهنگ البسه مسلمانان. ترجمه حسینعلی هروی. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۳) کلیات سعدی. چاپ چهارم. تهران: نامک.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۵) کلیات سعدی. تصحیح، مقدمه و تعلیقات از کمال اجتماعی جندقی. چاپ چهارم. تهران: سخن.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۹۳) کلیات سعدی. بر اساس تصحیح و طبع شادروانان محمدعلی فروغی و مقابله با دو نسخه معتبر دیگر. بهاءالدین خرمشاهی. چاپ هفتم. تهران: دوستان.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۹۵) کلیات سعدی. به کوشش مظاهر مصفا. چاپ سوم. تهران: روزنه.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۹۵) کلیات سعدی. تدقیق در متن و مقدمه از دکتر حسن انوری. چاپ چهارم. تهران: قطره.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۴۰۰) کلیات سعدی. به تصحیح محمدعلی فروغی. چاپ پنجم. تهران: هرمس.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۹) بوستان سعدی. تصحیح متن و شرح لغات از حسین استادولی. چاپ پانزدهم. تهران: قدیانی.
- سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۱) بوستان سعدی (سعدی نامه). تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. چاپ هفتم. تهران: خوارزمی.
- معزی نیشابوری، امیرمحمد. (۱۳۱۸ ش) دیوان امیرالشعرای معری. به سعی و اهتمام عباس اقبال. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- فرّخی سیستانی، ابوالحسن. (اسفندماه ۱۳۳۵) دیوان حکیم فرّخی سیستانی. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء.
- فرّخی سیستانی، ابوالحسن. (آبان ۱۳۱۱) دیوان حکیم فرّخی سیستانی. به جمع و تصحیح علی عبدالرسولی. تهران: مطبوعه مجلس.
- فرّخی سیستانی، ابوالحسن. (نوروز ۱۳۴۹) دیوان فرّخی سیستانی. دکتر محمد دبیرسیاقی. چاپ دوم. تهران: زوآر.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۷) مهر و داد و بهار (یادنامه استاد دکتر مهرداد بهار). به کوشش: امیر کاووس بالازاده. ۲۶۳-
۲۶۹. مقاله «تصحیح چند واژه از دیوان فرّخی سیستانی» از طلعت کاویان پور. چاپ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

موحد، محمدعلی. (۱۳۹۳) با قافله شوق (ارجح‌نامهٔ دکتر محمدعلی موحد). به اهتمام محمد طاهری خسروشاهی.

۴۵۱-۴۷۵. مقاله «قبا»ی سعدی از جويا جهانبخش. چاپ اول. تبریز: ستوده.

دهخدا، علی‌اکبر. (آبان‌ماه ۱۳۳۵) لغت‌نامهٔ دهخدا. تهران: مجلس شورای ملی.

معین، محمد. (۱۳۵۲) فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر.